

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال سی و دوم، دوره جدید، شماره ۵۳، پیاپی ۱۴۳، بهار ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۷۹-۱۰۰

ارزیابی انتقادی خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان^۱

مهدی حسین‌زاده یزدی^۲
کوشا وطن‌خواه^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۹/۲۵

چکیده

مکتب فقهی اخباری در سده یازدهم هجری درون نظام فقاہت امامیه پدید آمد و منشأ تحول‌های فراوانی در تاریخ اجتهاد امامیه شد، به طوری که در اغلب پژوهش‌های مرتبط با تاریخ ایران، فصلی به منازعه اصولی-اخباری اختصاص داده شده است. محققان متعددی از رشته‌های مختلف در شکل‌گیری حوزه مطالعاتی اخباری‌پژوهی مشارکت داشته‌اند که به رغم تفاوت دیدگاه و گوناگونی حوزه‌های پژوهشی چند مضمون مشترک در آرای آنها مشخص است که «عقل‌ستیزی اخباریان» از مشهورترین آنهاست و به اشکال مختلف در ادبیات نظری پژوهشی این حوزه بازتولید می‌شود؛ از جمله اینکه اخباریان علاوه بر علم اصول فقه با فلسفه، کلام و عرفان نظری و در سطحی بالاتر با هر شکل از استدلال منطقی مخالف بوده‌اند و گاه گامی فراتر نهاده آنان را از اساس مخالف تفکر دانسته‌اند. گروهی با نسبت دادن ویژگی‌های ذاتی به این مکتب آن را معادل کم‌تحرکی اندیشه‌ای انگاشته‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند اندیشه اخباری به کار فرونشاندن مخالف‌ت‌های مردمی در سال‌های پایانی دوره صفوی می‌آمده است. گروهی از محققان نیز این مکتب را مشابه سلفی‌گری و نص‌گرایی دانسته‌اند. در این مقاله با هدف ترسیم مختصات خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان، با

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2022.36541.2488

۲. استادیار گروه علوم اجتماعی اسلامی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران:

ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir

۳. دانش‌آموخته دکتری رشته دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران:

(نویسنده مسئول): kooshavatankhah@gmail.com

- مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «چالش‌های عقل در میان اندیشمندان مسلمان؛ گفت‌وگوی علامه حلی، محمدامین استرآبادی، شیخ مرتضی انصاری» دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۹ می‌باشد.

استفاده از روش اسنادی و تحلیل متنی، آرای هفت صاحب‌نظر تجزیه و تحلیل، مقوله‌بندی و بررسی انتقادی شده است؛ افرادی که به‌نحوی در شکل‌گیری، توسعه و بازتولید خوانش عقل‌ستیزانه نظریه اخباری سهمی داشته‌اند. یافته این تحقیق آن است که در تمام آثار پژوهشی این حوزه خوانش ویژه‌ای از مضمون نظریه اخباری محوریت دارد که می‌توان آن را «تم عقل‌ستیزی» نامید. در این پژوهش با نقادی این خوانش عقل‌ستیزانه سعی شد الگوی جدیدی برای اخباری‌پژوهی معرفی شود.

واژه‌های کلیدی: استرآبادی، عقل، اخباری‌گری، اصولی‌گری، فقه شیعه.

مقدمه

در نیمه دوره صفوی محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۶ق) دانش آموخته حوزه علمیه نجف در علوم شرعی و مدرسه فلسفی شیراز در علوم عقلی با طرح نظریه انتقادی اخباری روش‌شناسی اجتهادی مرسوم در نهاد دینی امامیه را به چالش کشید. او با تأکید بر درستی رهیافت فقهی محدثان متقدم امامیه خواهان توجه بیشتر به آموزه‌های سنت شیعی در سازوکار استخراج حکم شرعی شد. در ادبیات موجود اغلب به نقش مخرب اخباریان در مسیر رشد و بالندگی فرایند اجتهاد امامیه پرداخته شده که در مقابل نظریه اجتهاد و تقلید مقاومت می‌کردند؛ درحالی‌که آنچه اهمیت دارد نشان دادن جایگاه تاریخی یک اندیشمند یا مکتب فکری در تعامل با سایر اندیشمندان و شیوه تأثیرگذاری بر دیگر مکاتب و تأثیرپذیری از آنهاست.

در باره آرا و دیدگاه‌های استرآبادی، مکتب اخباری، زمینه‌های پیدایش و عمومیت یافتن این مکتب و مقوله‌بندی علما به مدافع یا مخالف اخباری‌گری دیدگاه‌های متعارضی وجود دارد، اما همه جناح‌های درگیر در این مباحثه به‌رغم اختلاف دیدگاه‌های گاه جدی در این باره متفق‌اند که اخباریان با عقل مخالف بوده‌اند و هنگامی که با اخباریانی مواجه می‌شوند که اهل فلسفه یا سایر علوم عقلی بوده‌اند، می‌کوشند به شکلی آن را توجیه کنند یا از کنار آن بگذرند. در نتیجه این نکته مهم هیچ‌گاه به پرسشی اساسی تبدیل نشده که چرا و چگونه با تکیه بر کتاب *الفوائد المانیة* تلاش استرآبادی مخالفت و دشمنی با عقل ارزیابی شده است؛ درحالی‌که استرآبادی در کتاب دیگر خود، *دانشنامه شاهی*، پایبندی شدیدی به فلسفه مشاء و به‌ویژه تقریر خواجه نصیر از اندیشه شیخ‌الرئیس نشان می‌دهد و مخالفتش با آرای مکتب فلسفی شیراز نیز در همان جهت است. در واقع مقصود استرآبادی از مخالفت با برخی نمایندگان مکتب شیراز این نیست که بی‌کفایتی یا نارسایی دانش فلسفی را نشان دهد، بلکه همه انتقادش به آنها از این زاویه است که از درک مباحث فلسفی عاجزند و نوآوری‌هایشان انحرافی بیش نیست، کما اینکه می‌نویسد:

«چون فاضل دوانی و سیدشیرازی میل بسیار به اعتراض بر قوم داشته‌اند و بضاعت ایشان در علوم ناقص بوده و مهارت در جمیع فنون عقلیه و لغویه و شرعیه نداشته‌اند، از روی استعجال اعتراضات بر محققین کرده‌اند و آن اعتراض پوچ را تحقیق نام کرده‌اند... و مطالعه از روی استعجال کتب و تصانیف ابن‌سینا را کرده‌اند و خوب به کنه مقاصد او فرورفته‌اند و رد کلام جمیع محققین در این مبحث کرده‌اند و عبارتی از ابن‌سینا جهت ترویج خیال پوچ خود نقل کرده‌اند و حقیقت این است که این عبارت مؤید محققین است و سبب بحث ایشان در این مبحث بر محققین این است که خبط در تصور مقصود محققین کرده‌اند.» (استرآبادی، ۱۴۰۰: ۲۲۴-۲۲۳). این جان کلام استرآبادی در کتاب *دانشنامه* است، اما تلاش او در ادبیات نظری موجود به شکل مخالفت با فیلسوفان خوانده می‌شود، به مخالفت با فلسفه ارتقا می‌یابد و در سطحی کلی به مخالفت با عقل تعبیر می‌شود. حال آنکه پس از استرآبادی نیز دیگر علمای اخباری گاه خود اهل فلسفه بوده‌اند، در مواقعی نیز به تصوف دل‌بستگی داشته‌اند، ولی ممکن است در میان اخباریان علمایی بوده باشند که با هر دانشی غیر از دانش فقه مخالفت کرده و اشتغال به علوم دیگر را اتلاف وقت دانسته باشند که در این باره نه مخالفتی بیشتر از علمای اصولی داشته‌اند، نه جنس مخالفتشان متفاوت بوده و دست‌کم می‌توان گفت ارتباط مستقیمی میان اخباری‌بودن یک عالم دینی و نسبتش با سایر دانش‌ها وجود ندارد. عمده آنچه از آوازه استرآبادی منتقل شده، مباحثی است که در کتاب *الفوائد المذنبه* آمده است. استرآبادی در آن کتاب به شدت با روش‌شناسی فقهی «برخی از» مجتهدان مخالفت می‌کند چراکه از نظر او بر اساس آن روش نمی‌توان به حکم یقینی رسید؛ یعنی در نهایت پس از فراز و فرودهای بسیار که مجتهد برای نیل به حکم شرعی طی می‌کند، نمی‌توان با اطمینان گفت محتوای آن حکم همانی است که مدنظر خداوند بوده است. به این ترتیب یقین در شرعیات در کانون بحث استرآبادی است، اما این تلاش نیز در ادبیات نظری موجود مخالفت با عقل فهمیده شده است. البته شاید بتوان در کتاب *الفوائد* قرینه یا قرینه‌هایی یافت که چنین برداشت «نادرستی» را تأیید کند، اما از مباحث کتاب *دانشنامه* به هیچ وجه نمی‌توان چنین برداشتی داشت. شاید بتوان گفت استرآبادی در *الفوائد* در قامت فقیه ظاهر می‌شود و در *دانشنامه* در هیئت مدرس فلسفه و کلام، ولی ادبیات نظری موجود در موارد بسیاری استرآبادی *الفوائد* را اصل گرفته و به استرآبادی *دانشنامه* تعمیم داده یا به تعبیر بهتر تحمیل کرده است. بدین سان و تحت سیطره خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان اگر برای مثال جایی بخوانیم که «تحصیل ایمان متوقف بر دانش کلام و منطق و دیگر علوم تدوین شده نیست، بلکه مجرد فطرت انسانی با اختلاف مراتب آن و نیز آگاهی‌هایی که در منابع شریعت از قرآن و سنت متواتره و شایعه به دست می‌آید در تحصیل

ایمان کفایت می‌کند» (جعفریان، ۱۳۷۰: ۵۱)، بی‌تأمل آن را متعلق به استرآبادی یا شیخ حر عاملی یا هر یک از علمای اخباری خواهیم دانست و چنانچه متذکر شوند آن جمله از شهید ثانی است نه هیچ عالم اخباری در آن صورت لابد دو دوره حیات فکری برای شهید ثانی در نظر می‌گیریم و صدور این جمله را در دوره‌ای می‌دانیم که بر فرض، شهید ثانی اخباری بوده است. کما این که برخی پژوهش‌ها وقتی با نقدهای کلامی و دانش وسیع استرآبادی در حکمت و کلام و منطق روبه‌رو شده‌اند، تعلق خاطر او به این علوم را مربوط به دوره اجتهادی حیات او در نظر گرفته‌اند. حال آنکه چنانچه آثار حاملان مکتب اخباری مبنای اظهارنظر قرار گیرد، چنین تعارض‌هایی از اساس مطرح نخواهد شد.

پیشینه پژوهش

شریفی (۱۳۸۳) عقل‌ستیزی را مهم‌ترین ویژگی مکتب اخباری معرفی کرده است. رعدی (۱۳۸۶) اخباری‌گری را عامل بی‌بها شدن علوم عقلی و عقل‌محوری می‌داند. جهانگیری با تأکید بر عقل‌ستیزی اخباریان می‌نویسد: «اخباریان پرچم مخالفت با عقل برافراشتند و با هجمه‌ای اساسی عقل را از صحنه خارج ساختند و نقشی برای آن در زمینه‌های مختلف قائل نشدند بلکه شعار «حسبنا اخبارالمعصوم» سر دادند» (جهانگیری، ۱۳۸۸: ۱۱۵). آل‌غفور (۱۳۸۴) دو مکتب اخباری و اصولی را به ضابطه کاربرد عقل از یکدیگر تمیز می‌دهد و حتی اختلاف دو مکتب پیرامون نظریه اجتهاد و تقلید را نیز به اختلاف بر سر عقل بازمی‌گرداند. صبوریان (۱۳۹۷) نیز ایده مرکزی اخباری‌گری استرآبادی را انکار حجیت عقل می‌داند و آن را محور اصلی اختلاف اخباریان و اصولیان می‌بیند. هیچ‌یک از این افراد لزوم دستیابی به یقین در صدور حکم شرعی را در بحث خود لحاظ نمی‌کنند، حال آنکه می‌دانیم دغدغه اصلی استرآبادی یقینی‌بودن حکم دینی بود و از همین ناحیه انتقاد خود به اجتهاد و قیاس و رأی و در ادامه علم اصول فقه را مطرح کرد. هنگامی که مناقشه اخباریان بر مبنای عقل توضیح داده می‌شود، شبهاتی برای محققان دانشگاهی مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه چنانچه مکتب اخباری با کاربرد عقل مخالف است، پس دامنه این مخالفت کلیه علوم عقلانی از جمله فلسفه و کلام را نیز در برمی‌گیرد. از این‌روست که رجبی (۱۳۸۷) اخباری‌گری را واکنشی به رواج گسترده فلسفه و کلام در حوزه‌های علمیه شیعی می‌داند و قربانی سینی (۱۳۹۱) دامنه عقل‌ستیزی اخباریان را از مخالفت با علم اصول فقه به کلام و اعتقادات نیز گسترش می‌دهد و می‌پندارد استرآبادی عقل را از اساس جزء منابع معرفتی نمی‌دانست. عامری (۱۳۹۵) نیز مکتب تفکیک و مکتب اخباری را از نظر مخالفت با «فلاسفه و گزاره‌های فلسفی» مشابه یکدیگر می‌داند و موحد اصل

(۱۳۹۱) نیز پیشنهاد می‌دهد تم عقل‌ستیزی اخباریان علاوه بر قسمت احکام به قسمت اعتقادات نیز بسط یابد. مبنای شکل‌گیری همه این مقایسه‌ها این باور است که اخباریان عقل‌ستیزند و مخالف همه انواع فعالیت‌های عقلانی حال آنکه می‌دانیم مخالفت استرآبادی تنها با علم اصول فقه بود، آن هم به شکلی که در مدرسه حله تدوین شده بود و به هیچ‌وجه کنش خود را در تعارض با فلسفه و کلام نمی‌دید، به‌علاوه آنکه برخی همچون ملافیض کاشانی نیز گفتنی است که هم‌زمان عالمی اخباری و اهل فلسفه بود. توجه به این نکته در اخباری‌پژوهی بسیار مهم است، کما اینکه مصححان نخستین تصحیح *دانشنامه شاهی* نیز به بدفهمی رایج درباره عقل‌ستیزی استرآبادی اشاره کرده‌اند (ر.ک. حاجیان و زال‌پور، ۱۳۹۵: ۳۸).

روش تحقیق

برخی صاحب‌نظران روش تحقیق «علم» و «روش» را معادل یکدیگر به‌کار می‌برند (ساروخانی، ۱۳۸۴: ۷) و از آنجا که دانش سرشار از «پیش‌داوری‌ها و تصورات قلبی» (کیوی و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۳) است روش علمی را راهی برای «گسستن از سوابق ذهنی و غلبه بر پیش‌داوری‌ها» (همان) می‌دانند. در این مقاله از روش اسنادی و تحلیل متنی استفاده شده است. در تحلیل متنی پژوهشگر دو پرسش اصلی دارد: در حین ترجمه واقعیت به متن و در حین ترجمه مجدد متن به واقعیت یا استنباط واقعیت از روی متن چه اتفاقی رخ می‌دهد؟ (فلیک، ۱۳۸۸: ۹۳) *دانشنامه روش‌های کیفی سیج*^۱ نیز ذیل مدخل تحلیل متنی پرسش‌هایی را مطرح می‌کند که هر تحلیل‌گری باید در کانون توجه خود قرار دهد: خالق این متن کیست؟ منظور نویسنده چیست؟ متن خطاب به چه کسانی نوشته شده؟ به چه موضوعی اشاره می‌کند؟ تم اصلی یا ادعای اساسی این متن چیست؟ (لاکیر، ۲۰۰۸: ۸۶۵) یکی از انواع تحلیل متنی تحلیل محتوی است که روشی «مستقل از چشم‌انداز یا چارچوب نظری» (جولیان، ۲۰۰۸: ۱۲۰) است و به کمک آن آثار گروهی خاص از نویسندگان تحلیل می‌شود تا خطوط اصلی اندیشه آنها به‌دست آید؛ سپس با یکدیگر تلفیق می‌شود (ساروخانی، ۱۳۸۴: ۲۸۲) و در نهایت به مجموعه‌ای می‌رسیم که نشان‌دهنده شیوه فهم و درک خاصی از مضمون یک مکتب فکری یا پدیده‌ای تاریخی است. بدین‌منظور آرای هفت تن از صاحب‌نظرانی که دیدگاهی درباره مضمون نظریه اخباری داشته‌اند تحلیل و سپس خطوط مشترک مجموعه این دیدگاه‌ها استخراج و در قالب محورهای اصلی خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان مقوله‌بندی شد. مطالعه مجموعه آثاری که به شکلی متعرض مضمون نظریه اخباری و معنای تاریخی ظهور این جنبش در سده یازدهم

شده‌اند، نشان می‌دهد درک پژوهندگان مختلف از رهیافت نظری اخباریان تحت تأثیر دو تم اصلی است: «خوانش سکولاریستی از اخباریان» (ر.ک. حسین‌زاده و وطن‌خواه، ۱۴۰۰)؛ «خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان». در این مقاله دو اثر صفت‌گل ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی (۱۳۸۱) و نیز فصل کتاب (2003) «Safavid Administration of Avqaf»، از جعفریان کتاب دین و سیاست در دوره صفوی (۱۳۷۰)، از ابی‌صعب کتاب تغییر مذهب در ایران: دین و قدرت در ایران عصر صفوی (۱۳۹۶)، از مدرسی طباطبایی کتاب مقدمه بر فقه شیعه (۱۳۶۹) و نیز مقاله «Rationalism and Traditionalism in Shi'a Jurisprudence» (1984)، از ابراهیمی‌دینانی ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، جلد ۱ (۱۳۹۲)، از حسن انصاری دو مقاله «زندگی و آثار یک محدث امامی در نیمه اول سده سیزدهم» و «اخباریان و اصحاب حدیث امامیه» که هر دو در کتاب تشیع امامی در بستر تحول (۱۳۹۵) بازنشر شده‌اند و از حمید عنایت نیز فصل کتاب (1989) «Debates over Constitutional Revolution» مبنای کار قرار گرفت و پس از تجزیه و تحلیل کامل، یافته‌های حاصل در چهار محور اصلی مقوله‌بندی شد: «مخالفت اخباریان با فلسفه، کلام و تصوف»، «مخالفت استرآبادی با ملاصدرا، فلسفه و فیلسوفان»، «اخباری‌گری به مثابه نقل‌گرایی و سلفی‌گری»، «اخباری‌گری معادل کم‌تحرکی اندیشه و مخالف هر شکل استدلال». در این مقاله به فراخور بحث پس از مقایسه با دو متن اصلی استرآبادی، دانشنامه شاهی و الفوائد‌المدنیه، کاستی‌ها و آسیب‌گاه‌های چنین درکی نمایانده شد.

محورهای اصلی خوانش عقل‌ستیزانه اخباریان در آرای صاحب‌نظران

۱. مخالفت اخباریان با فلسفه، کلام و تصوف
 اغلب تحقیقات درباره مکتب اخباری و اندیشه‌های فقهی این مکتب بر این نکته تکیه کرده‌اند که اخباریان با فلسفه، کلام و تصوف مخالف بوده‌اند و در مواردی حتی با این عینک به سراغ متون آنها رفته و تقلا کرده‌اند همین شایعه را به متن تحمیل کنند. برای مثال صفت‌گل با اعتماد بر مشهوراتی که درباره عقل‌ستیزی اخباریان و تقابل آنها با حکمت و تصوف وجود دارد، می‌کوشد به شکلی این خصومت را توضیح دهد:

«در همین دوران ... ساختار دینی نیز رفته‌رفته به گرایش اخباری ... بیشتر متمایل می‌گشت. این تمایل زمینه نوعی رویارویی با سایر گرایش‌ها و به‌ویژه با حکمت و تصوف را ایجاد کرد... گرایشی که ... به دلیل تأکید بر ظواهر کتاب و سنت در تقابل با آن‌گرایشی در منظومه اندیشه دینی قرار گرفت که نوعی درک عرفانی از دین را ارائه می‌داد... مخصوصاً به موازات

گسترش گرایش اخباری در ساختار دینی، حکیمان که پیش از آن نیز اختلاف نظرهایی با فقیهان داشتند، بیش از پیش مورد انتقاد بعضی از اعضای ساختار دینی قرار می گرفتند.» (صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۹۹ و ۵۳۴ و ۵۳۳)

صفت گل فراتر می رود و نظام آموزشی مدارس در نیمه دوم دوره صفوی را تحت تأثیر اخباری گری، مخالف فلسفه و عرفان معرفی می کند:

«یکی از مهم ترین جنبه های اوقاف در این دوره وضعیت مشروط آموزش در [مدارس وقفی] بود. برخی واقفین در وقف نامه شرط می کردند که محصلان باید از مطالعه کتب فلسفی و عرفانی و بحث پیرامون این قسم کتب احتراز کنند. این الزام نشان دهنده تسلط افکار اخباری در این دوره است.» (صفت گل، ۲۰۰۳: ۴۰۸)

برخی سطح مخالفت استرآبادی را از فلسفه و کلام بالاتر برده و او را به کل نافی اندیشه و مخالف تفکر می خوانند: «سخن استرآبادی و سایر علمای اخباری در نفی اندیشه و عدم لزوم تفکر بسیار شبیه است به آنچه در کلمات برخی از قدیسین مسیحی آمده است» (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۲: ۱۲۲-۱۲۱). انصاری نیز مکتب تفکیک و گرایش اخباری را از نظر «حدیث گرایی» و «رهیافت ضد فلسفی» هم نشین یکدیگر قرار می دهد (انصاری، ۱۳۹۵: ۸۷ پاورقی).

مدرسی طباطبایی نیز تضعیف ارزش منطق و فلسفه در فقه اسلامی را زمینه فکری شکل گیری نظریه اخباری در سده دهم هجری می داند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۸: ۱۵۵). او نیز استرآبادی را مخالف عقل و استدلال عقلانی معرفی می کند که به معنای ظاهری اخبار اکتفا می کرد (همان: ۱۵۶) و مهم ترین مسئله اختلاف میان دو گرایش اصولی و اخباری در مکتب فقهی شیعه را مسئله اعتبار یا بی اعتباری عقل در مباحث مذهبی می داند (همان: ۵۸)، در حالی که مراجعه به دو کتاب *دانشنامه شاهی* و *الفوائد المذنبه* مانع از آن می شود که استرآبادی را مخالف تفکر و اندیشه یا ضد فلسفه بدانیم. مضمون اصلی کتاب *الفوائد* مخالفت با آرای روش شناسی فقهی علامه حلی و نقد آن است و مضمون اصلی کتاب *دانشنامه* مخالفت با آرای فلسفی کلامی محقق دوانی است که اینک در فایده هفدهم *دانشنامه* موضع فلسفی خود را در حمایت از خواجه نصیر و قطب الدین رازی و پیروان این دو اعلام می کند و انتقادهای دوانی و دشتکی بر آنها را پوچ می داند:

«فقیر بعد از آنکه علوم عقلیه و شرعیه و لغویه را از اکمل علمای زمان رحمهم الله تعالی اخذ کردم، سالها در حرمین شریفین سر به گریبان فکر فرو بردم و در مقام نقد مباحث شدم. آخر الامر ظاهر شد که در مراتب علم عقلیه آنچه به خاطر سلطان المحققین نصیر المله و الدین

یا به خاطر قطب‌الملمه و الدین الرازی رسیده و متأخرین مثل صاحب‌مواقف و علامه تفتازانی و سیدالمحققین و سندالمدققین سیدشریف جرجانی و علامه قوشچی تابع ایشان شده‌اند، حق آن است و محدثات فاضل دوانی و خیالات سید شیرازی که فی‌الحقیقه عدول از آن تحقیقات است، همگی پوچ است و سبب این مراتب آن است که آن جماعت کثیرالبضاعه بوده‌اند در علوم و اذهان مستقیمه داشته‌اند و همت ایشان مصروف بوده بر تحقیق مباحث نه اعتراض بر قوم و مشغول به تصانیف بعد از انتفاع (تصنع) از علوم شده‌اند و این معنی در این دو فاضل مفقود است.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۱۱۹-۱۱۸ و استرآبادی، ۱۴۰۰: ۲۵۰)

استرآبادی ذیل فایده ششم کتاب *دانشنامه* بحث «کلی طبیعی» را مطرح و منازعه‌ای میان اهل فلسفه صورت‌بندی می‌کند که یک‌سوی آن مثبتین کلی طبیعی قرار می‌گیرند و یک‌سو منتقدان (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۸۹) و در ادامه ضمن اعلام مخالفت با هواداران «کلی طبیعی»، قطب‌الدین رازی و سیدشریف جرجانی را نیز مخالف این گروه اخیر معرفی می‌کند (همان). سپس با اشاره به مخالفت دو نماینده مکتب شیراز با آرای خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی، آن را ناشی از شتاب‌زدگی دوانی و دشتکی و خصلت عیب‌جویی این دو می‌داند و مسیرشان را قهقرایی ارزیابی می‌کند (همان). از نظر او مخالفت دوانی و دشتکی با آرای خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی ناشی از جهالت آن دو است:

«و به خاطر فقیر می‌رسد که در این دلیل رد بر جهالت شده از این جهت که تا حال مفهوم کلی طبیعی به ظهور نرسیده که ذاتی شخص خارجی باشد و لهذا مثبتین کلی طبیعی اعتراف کرده‌اند به اینکه امثله که جهت نوع و جنس و فصل ذکر کرده‌ایم همگی عرضیات‌اند و اطلاع بر ذاتیات اشخاص خارجیه متعسر بلکه متعذر است.» (همان: ۹۰)

استرآبادی ذیل فایده نهم، منازعه اهل فلسفه را پیرامون علم به حقیقت اشیا صورت‌بندی می‌کند و در یک‌سو عضدالدین ایجی و شاگردش قطب‌الدین رازی و دو شاگرد قطب‌الدین یعنی سعدالدین تفتازانی و میرسیدشریف جرجانی را می‌گذارد که علم به شیء را به دو شکل امکان‌پذیر می‌دانستند: «یکی علم به کنه آن شیء و یکی علم به آن شیء به وجه» و در طرف دیگر دوانی و دشتکی را قرار می‌دهد که به دلیل «تمایل به اعتراض و اختراع» با آن گروه مخالفت کرده بودند و علم به شیء را صرفاً در یک حالت منحصر دانسته‌اند:

«و خیال کرده‌اند که علم به شیء حقیقتاً منحصر است در علم به کنه او و گفته‌اند که علم به شیء به وجه حقیقتاً علم به وجه است و ذالوجه حقیقتاً معلوم نیست.» (همان: ۹۵)

سپس هفت دلیل در رد دیدگاه دوانی و دشتکی می‌آورد و با یک تنبیه بحث را جمع می‌کند. بعد از آن وارد مناقشه می‌شود و به‌صراحت از قرائت خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی

از اندیشه بوعلی طرفداری می‌کند و نوآوری‌های میرسیدشریف جرجانی، علامه تفتازانی و ملاعلی قوشچی را تأیید و در نقطه مقابل، نقادی جلال‌الدین دوانی و صدرالدین دشتکی از آنها را رد می‌کند:

«و حقیق این است که بعد از آنکه نصیرالمله و الدین الطوسی و قطب‌المله و الدین الرازی کتب ابن‌سینا و کتب قدما و متکلمین را مطالعه کرده بودند و امتیاز غث آن از سمین کرده بودند و آنچه نقد کرده در تصانیف خود آورده و مهملات را ترک کرده بودند و بعد از ایشان در کتب سیدمحقق جرجانی تنقیح یافته بود، از این جهت که سیدجرجانی تحریر مختارات این دو محقق به تمییمات صاحب *مواقف* و علامه تفتازانی با زیادات از جانب خود کرده بود و بعد از سیدمحقق جرجانی، مولانا علی قوشچی جرجانی تصرفات لطیفه کرده بود دو شخص مشکک مستعجل مایل به اعتراض آمدند و مطالعه *شفای ابن‌سینا* از روی استعجال کردند و حرکت قهقرا از صوب هدی کردند و آنچه این محققین رد آن کرده بودند از تصانیف ابن‌سینا او را به حواشی شرح جدید درآوردند و به آن رد مسائل منقحه منقوده که چندین محقق در چندین قرن استخراج آن کرده بودند، کردند و چون عادت شیطان جاری شده به اینکه بنی‌آدم را اغرا به اباطیل کند، همت متأخرین علمای عجم را با آنکه اکثر ایشان ادراکات عالیه دارند، منحصر ساخته در تعلیم و تعلم حواشی این دو شخص لاسیما حواشی فاضل دوانی را از این جهت که زخرفه و بطلان در او مبینه است و حق این است که تعلیم و تعلم حواشی این دو مشکک قبیح و حرام است، عقلاً و شرعاً از این جهت که این دو مشکک تخریب مختارات محققین از حکما و متکلمین کرده‌اند و به صوب اباطیل قدما حرکت قهقرا کرده‌اند.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۹۹-۹۸)

مشاهده می‌شود محمدمبین استرآبادی نه تنها کوچک‌ترین مخالفی با عقل، استدلال عقلانی، فلسفه و فیلسوفان نکرده که از قضا هر جا فرصت را مهیا دیده جانب مشائیان را گرفته یا اگر بتوان چنین تعبیری را به کار برد، تقریر مشایی‌تر را به اشراقی‌تر ترجیح داده است. بی‌شک بحث پیرامون دیدگاه‌های فلسفی استرآبادی و بررسی جایگاه او در میدان فلسفی آن زمان و همین‌طور دلالت‌های نظری و اجتماعی موضع‌گیری‌های او نیازمند پژوهشی مستقل است، اما مراد از آنچه در اینجا، به اشاره، بیان شد نشان‌دادن تفاوتی است که میان استرآبادی ناشناخته و استرآبادی بازنمایانده‌شده وجود دارد. چنین تفاوتی را می‌توان به سایر حاملان مکتب اخباری نیز بسط داد. برای مثال جعفریان «اقدامات علامه مجلسی علیه صوفیه» را ناشی از «مشئ اخباری» مجلسی معرفی کرده (جعفریان، ۱۳۷۰: ۲۵۴)، ولی نشان نداده است چگونه می‌توان میان آموزه‌های اساسی اخباریان و صوفی‌ستیزی نسبت برقرار کرد و به‌خصوص که

خود اشاره کرده چنین مخالفتی در میان علمای پیش از مجلسی نیز وجود داشته است. در این صورت چرا باید کنش مجلسی در تقابل با صوفیان را ناشی از اخباری بودن او دانست. جالب است که پژوهش‌نده دیگری (بیات، ۱۹۸۹) در توضیح نادرست مشابهی همین رابطه خصوصت‌آمیز را میان مجتهدان و صوفیان برقرار کرده است. حال چنانچه این دو گزارش را کنار یکدیگر قرار دهیم به این نتیجه می‌رسیم که تقابل با اهل تصوف را نمی‌توان تابعی از اندیشه اخباری یا اصولی فقها دانست.

۲. مخالفت استرآبادی با ملاصدرا، فلسفه و فیلسوفان

مرسوم است که در پژوهش‌های تاریخی استناد به متون دست اول، عملی پسندیده و ضامن درستی سخنان پژوهشگر و دقت یافته‌های تاریخی اوست؛ اما زمانی که اسطوره‌ای آن‌چنان سخت و استوار بر اذهان مسلط شده باشد، مراجعه مستقیم به متون دوران سنت نه تنها قدمی مثبت در جهت افزایش دانش و توسعه بینش تاریخی نخواهد بود که حتی ممکن است جهل را ژرف‌تر و سرگردانی را بیشتر کند. در ارتباط با موضوع بحث در مواردی که پژوهندگان گاه مشهور، با عینک عقل‌ستیزی به متن اصلی استرآبادی مراجعه کرده‌اند، در جست‌وجوی مضمون مطلوب خود، کل بحث استرآبادی را وارونه فهمیده‌اند و به‌همین جهت شخصیت‌های طرف انتقاد او را با افراد دیگری اشتباه گرفته‌اند. برای مثال استرآبادی در کتاب *دانشنامه شاهی* مکتب فلسفی شیراز، به‌ویژه دو نماینده برجسته آن یعنی صدرالدین محمد دشتکی (دشتکی پدر) و جلال‌الدین دوانی را به‌شدت آماج انتقاد قرار می‌دهد. خلاصه کلام استرآبادی این است که تقریر این دو از اندیشه بوعلی به‌خصوص مخالفت دوانی با تقریر خواجه نصیر از فلسفه مشاء کاملاً اشتباه و علت آن بدفهمی اندیشه بوعلی است؛ اما برخی تعبیر سیدشیرازی را که استرآبادی برای اشاره به صدرالدین محمد دشتکی (سید سند) به کار برده است، حمل بر ملاصدرای شیرازی و از این کژفهمی، مخالفت استرآبادی با فیلسوفان را برداشت کرده‌اند و گاه آن را به مخالفت استرآبادی با فلسفه نیز تعمیم داده‌اند. مشهورترین نمونه صفت‌گل است که متأسفانه تحت تأثیر عقیده مشهور درباره اخباری‌گری، مناقشه استرآبادی بر دو نماینده مکتب شیراز یعنی دوانی و دشتکی را مخالفت استرآبادی با ملاصدرا و در طرحی کلی با فلسفه فهمیده است:

«دیدگاه اخباری استرآبادی او را در رویارویی سختی با فیلسوفان قرار داد. به‌ویژه وی بر دیدگاه‌های فلاسفه‌ای چون صدرالمآلهین و جلال‌الدین دوانی سخت خرده گرفته است... استرآبادی معتقد است که دوانی و ملاصدرا اندیشه را به قهقرا برده‌اند. او شیوه اندیشه‌ای

ملاصدرا را مردود می‌داند.» (صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۲۴).

حال آنکه مراد استرآبادی از سیدشیرازی، صدرالدین دشتکی است که گرچه دوانی از آرای او انتقاد می‌کرد، به همان اندازه آماج انتقادهای فنی استرآبادی نیز واقع شده است. عبارتی که صفت گل از استرآبادی نقل کرده از فایده چهارم کتاب *دانشنامه شاهی* است که استرآبادی آن را چنین بیان کرده:

«سلطان‌المحققین نصیرالمله و الدین در تجرید در مواضع کثیره فرموده‌اند که وجود و ثبوت و وحدت و کثرت و علیت و معلولیت و کلیت و جزئیت و جوهریت و عرضیت از ثوانی معقولات است و کلام متأخرین در تحقیق این مقام مضطرب و از صوب صواب منحرف است و فاضل دوانی و سیدشیرازی در حواشی جدید تجرید در مواضع کثیره تطویل کلام به قصد تحقیق این مقام کرده‌اند و حق این است که کلام این دو محشی بسیار از تحقیق دور است، بلکه از جمله خیالات فاسده است و چون خیالات سیدشیرازی اصلاً موافق قواعد قوم نیست و از عقل و نقل دور است و فاضل دوانی در توضیح جهات فاسد آن کوتاهی نکرده در این فواید در مقام دفع آن نشدیم و در مقام دفع خیالات فاسده فاضل دوانی شدیم.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۸۰-۷۹ و استرآبادی، ۱۴۰۰: ۱۸۱)

از قیدی که استرآبادی در این عبارت آورده مبنی بر اینکه جلال‌الدین دوانی آرای سیدشیرازی را نقد کرده است دو نکته دریافت می‌شود: نخست اینکه سیدشیرازی ملاصدرا را شیرازی (۱۰۴۵-۹۷۹ق) نیست و دوم اینکه غیاث‌الدین منصور دشتکی (۹۴۸-۸۶۶ق) نیز نیست، چون این دو پس از جلال‌الدین دوانی (۹۰۸-۸۳۰ق) به عرصه رسیده‌اند و نمی‌توانسته‌اند مورد نقد دوانی قرار بگیرند؛ اما از تاریخچه ردیه‌نویسی مکتب شیراز مشخص است که دوانی در روزگار جوانی آرای صدرالدین محمد دشتکی را نقد کرده بود و پس از آن غیاث‌الدین منصور دشتکی فرزند صدرالدین محمد آرای دوانی را نقد کرد. از سوی دیگر آرای دوانی در کنار آرای دشتکی‌ها یکی از منابع اندیشه ملاصدرا قرار گرفت (کاکایی، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۵) و به این ترتیب اگر سیدشیرازی مدنظر استرآبادی ملاصدرا بوده باشد، لازم می‌آید دوانی (۹۰۸-۸۳۰ق) آرای صدرا (۱۰۴۵-۹۷۹ق) را رد کرده باشد، حال آنکه از نظر تاریخی دوانی چنین امکانی نداشته است. استرآبادی در فایده هشتم کتاب *دانشنامه* در بحث مشتقات بار دیگر همین رابطه و توالی را تکرار می‌کند و خواننده درمی‌یابد که دیدگاه سیدشیرازی محل بحث او را جلال‌الدین دوانی رد کرده است:

«و فاضل دوانی و سیدشیرازی گمان کرده‌اند که غرض سیدجرجانی بیان این است که قوم تفسیر ناطق مثلاً به این کرده‌اند که «ذات له النطق» و این تفسیر خوب نیست به واسطه آنکه

ذات ما جزء معنی مشتقات نیست و بعد از این سیدشیرازی (اعتراض بر سیدجرجانی کرده به اینکه گمان کرده) ذات جزء معنی مشتق است و مأخوذ است در معنی مشتق نه به‌عنوان عام و نه به‌عنوان خاص و فاضل دوانی جواب داده است که این خلاف بدیهیه است و حق در این مقام با فاضل دوانی است.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۹۴-۹۳)

در فایده پانزدهم در بحث از وجود ذهنی بار دیگر همین رابطه را تکرار کرده است: «و سیدشیرازی اختیار این کرده است که ماهیات قائم به ذهن است و ذهن مزرعه کیف است هر چیز که در او کشته شود کیف بار می‌آورد و فاضل دوانی چند بحث بر او کرده همگی وارد است و از آن جمله آنکه انقلاب حقیقت لازم می‌آید.» (همان: ۱۱۷)

بر همین نسق قرینه‌های دیگری نیز می‌توان نشان داد که مراد استرآبادی از سیدشیرازی صدرالمتألهین نبوده است. برای مثال استرآبادی در هر دو کتاب *دانشنامه* و *الفوائد* هنگامی که اصل امتناع تسلسل را توضیح می‌دهد، به تقریر صدرالدین دشتکی از برهان فارابی اشاره و ضمن موافقت با آن، مخالفت دوانی با آن تقریر را رد می‌کند.

«سید فاضل شیرازی برهان اسد و اخصر را که دلالت مطلق بر امتناع تسلسل به‌سمت مبدأ دارد از فارابی نقل کرده است (و چکیده‌اش چنین است: چنانچه زنجیره ارتباطی منتهی به مبدأ غیرمتناهی باشد، در آن صورت چگونه یکی از آن زنجیره‌ها به‌دست می‌آید که زنجیره دیگری از آن حاصل شود) و بر این نکته ادعای بداهت کرده است که اگر عقل آن زنجیره را به اجمال ملاحظه کند به آن مقدمه حکم می‌دهد، ولی فاضل دوانی که در میان متأخرین به محقق مشهور شده است، این مقدمه را رد کرده است؛ در حالی که آشکار است که سخن درست همان است که سیدفاضل بیان کرده و آنچه فاضل دوانی در مخالفت با این مقدمه گفته خلاف بدیهیات است.» (استرآبادی، ۱۴۲۶: ۵۰۰)

استرآبادی مشابه همین عبارت را در کتاب *دانشنامه* ذیل فایده بیست و سوم نیز آورده است:

«دلیل دویم آنکه اگر صانع عالم ممکن باشد، موجود منحصر در ممکن خواهد بود، پس یا دور یا تسلسل لازم خواهد آمد و هر دو باطل است به‌واسطه آنکه هر یک از آحاد سلسله دوری محتاج‌اند، پس تا غیرمحتاجی نباشد از کجا یکی از اینها حاصل می‌شود تا از او دیگری حاصل شود. مثلاً چراغ‌های دوری یا تسلسلی که هر یک از دیگری روشن می‌شود محتاج‌اند به چراغی که روشنی او از غیر نباشد و این برهان را سیدشیرازی از فارابی نقل کرده و برهان «اسد و اخصر» نام این است و هیچ شکی در تمامی این برهان نیست، بلکه از سایر براهین اظهر است و با وجود این فاضل دوانی رد این برهان کرده به اینکه هر یک از دیگری حاصل

می‌شود و حق این است که کلام فاضل دوانی محض مکابره و عناد است و بدان که برهان جاری است در تسلسل از جانب علت مطلقاً.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۱۳۸-۱۳۹)

استرآبادی علاوه بر مخالفت شدید با دو نماینده مکتب فلسفی شیراز به‌ویژه جلال‌الدین دوانی در *دانشنامه*، در *الفوائد* نیز انتقادهای تندی به روش‌شناسی مجتهدان وارد و آنها را متهم به تأثیرپذیری از اهل سنت کرده است، اما صفت گل اتهام سنی‌زدگی را به فیلسوفان نیز تعمیم داده است: «وی [استرآبادی] فیلسوفان شیعه را پیروان سنیان می‌داند» (صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۲۲). به نظر می‌رسد این اشتباه ناشی از قرابتی است که صفت گل میان فلسفه و علم اصول فقه در نظر گرفته است.

در مواقعی پژوهشگران برای مستندکردن برداشت نادرست خود از اندیشه اخباری به عبارت یا جمله‌ای ارجاع داده‌اند که مؤید فهم آنها نیست. برای مثال صفت گل برای تفهیم «دیدگاه ضدخردگرای استرآبادی» عبارتی از استرآبادی نقل می‌کند که به هیچ‌وجه حاکی از «دیدگاه ضدخردگرای استرآبادی» نیست:

«به نوشته او [استرآبادی] در روزگار وی از کودکی طلبه را با تصانیف ابن‌مالک و ابن‌هشام و خالد ازهری بار می‌آورند و بعد از آن شرح رضی و بعد از آن صرف احادیث می‌شود، ولی این کار در صورتی درست است که جمیع این متون از افواه رجال اخذ شود نه آنکه خودبه‌خود مطالعه کتب کند. از دید او شایسته است صاحب ادراک وقت خویش را صرف تصانیف سیدمحقق جرجانی و قوشچی و تفتازانی کند و اگر نداشته باشد، توجه به این مراتب قبیح است، عقلاً و حرام است شرعاً.» (صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۲۴)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود در عبارت نقل‌شده از استرآبادی او تأکید می‌کند که طالب علم کتاب‌های فلسفی و منطقی را نزد استاد بخواند و نه به شکل خودخوان، اما ابتدای عبارت «از کودکی طلبه را... بار می‌آورند و بعد از آن صرف... می‌شود» در متن صفت گل طوری تغییر حالت یافته که مخاطب می‌پندارد شیوه آموزش رایج در آن زمان چنین بوده و استرآبادی در حال انتقاد از آن شیوه است در حالی که در عبارات نقل‌شده، استرآبادی در حال پیشنهاد شیوه آموزشی متفاوت و به‌زعم خودش بهتری است:

«و احسن طرق در این ازمه جهت تحصیل علوم این است که در اوایل سن، اوقات صرف تصانیف ابن‌مالک و ابن‌هشام و خالد ازهری شود و بعد از آن صرف شرح رضی و بعد از آن صرف احادیث، لکن به شرط اینکه جمیع این فنون از افواه رجال اخذ شود نه اینکه خودبه‌خود مطالعه کتب کنند.» (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۱۱۹ و استرآبادی، ۱۴۰۰: ۲۵۱)

در انتهای عبارت آنچه از نظر استرآبادی «قبیح است عقلاً و حرام است شرعاً» این است که

«صاحب ادراک عالی» در شرایطی که فرصت کافی نداشته باشد، اوقات خود را صرف تصانیف سیدمحقق جرجانی، مثل حاشیه‌ی مطالع و حاشیه‌ی شرح قدیم و شرح *مواقف* که فی‌الحقیقه تحریر خلاصه منقحه قوم است و شرح جدید مولانا علی قوشچی بکند (استرآبادی، ۱۳۹۵: ۱۲۳-۱۲۲)، اما از نظر استرآبادی ضعف شیوه آموزش فلسفی چیست. استرآبادی ذیل فایده هفدهم پس از تأیید دیدگاه‌های خواجه نصیر و قطب‌الدین رازی و معرفی صاحب *مواقف*، علامه تفتازانی، سیدشریف جرجانی و علامه قوشچی به‌عنوان پیرو آن دو توضیح می‌دهد:

«دو کتاب است که در بلاد عجم تعلیم و تعلم آن شایع شده: یکی شرح *جامی برکافیة ابن‌حاجب* و یکی *حاشیه دوانی بر شرح تجرید* و با آنکه اکثر فضلاء عجم ادراکات عالیه دارند، عایق ایشان از تحصیل علوم حقه ضروریه این دو کتاب است در اوایل سن، شرح *جامی بر کافیه* و بعد آن *حاشیه دوانی* و چون همت شیطان مصروف بر اغوای بندگان است این مراتب مستند بر تدبیرات ایشان است.» (همان: ۱۱۹-۱۱۸ و استرآبادی، ۱۴۰۰: ۲۵۱)

به‌این ترتیب می‌بینیم که هیچ‌یک از عبارات‌های نقل شده از استرآبادی بیانگر «دیدگاه ضدخردگرای» او نیست. غرض ما نه نشان‌دادن اشتباه‌های کم‌اهمیت نویسندگان که تأکید بر دلالت معنایی این خطاهاست. خطاهایی که در خواندن این دست‌متون یا تشخیص افراد و شخصیت‌های ذکرشده در این آثار مشاهده می‌شود، از این نظر مهم است که نشان می‌دهد درک خاصی از نظریه اخباری و رهیافت فکری عالمان اخباری شکل گرفته، تثبیت شده و مدام خود را به اشکال مختلف بازتولید می‌کند.

۳. اخباری‌گری به‌مثابه نقل‌گرایی و سلفی‌گری

بسیاری از نویسندگان مکتب اخباری را در منازعه اخباری‌اصولی تداوم منازعه «فقه حدیثی»- «فقه متکلمان» در نظر می‌گیرند و آن را به‌شکل «احیای مکتب اهل حدیث به‌دست‌امین استرآبادی» می‌فهمند کما اینکه مدرسی طباطبایی مکتب اخباری دوره صفوی را احیای مکتب اهل حدیث می‌داند:

«مکتب اهل حدیث ... در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به‌دست متکلمان شیعی در هم کوبیده شد. با این همه معدودی از هواداران آن در گوشه و کنار باقی ماندند که فعالیتی نداشتند ... تا آنکه در اوایل قرن یازدهم بار دیگر این مکتب به‌وسیله محمدامین استرآبادی (م ۱۰۳۶ ق) با نگارش کتاب *الفوائد المدنیة تجدید حیات یافت*.» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۶۸: ۵۷)

مدرسی اندیشه استرآبادی را نزدیک به «جناح نص‌گرای گرایش حدیثی» (همان: ۱۵۶) و

مکتب اخباری را نیز برابر با «گرایش افراطی تر مکتب اهل حدیث» (همان: ۵۸) می‌داند. صفت گل نیز مهم‌ترین پدیده مرتبط با ساختار دینی عصر صفوی را بازگشت به اندیشه‌های سلفی یا پیدایی جریان اندیشه اخباری در این دوران معرفی می‌کند (صفت گل، ۱۳۸۱: ۵۹۹). حسن انصاری نیز با فرض اینکه اخباری‌گری پیش از استرآبادی هم وجود داشته، بنای مسلک اخباری در سده یازدهم قمری به دست استرآبادی را «احیای گرایش اصحاب حدیث قدیم امامی لحاظ می‌کند (انصاری، ۱۳۹۵: ۳۸) و به این نوع فهم اعتبار می‌بخشد. جعفریان نیز تقابل دو مکتب اخباری و اصولی را در تداوم منازعات پیشین ارزیابی می‌کند که از قرن‌ها پیش میان این دو دسته وجود داشته و در دوران صفویه دوباره اوج گرفت (جعفریان، ۱۳۷۰: ۱۲۶).

آشکارا است که در این تقریر مناقشه اصولی اخباری گوشه‌ای از نزاع بزرگ‌تری است که در طول تاریخ و در تمام ادیان میان عقل و نقل وجود داشته است. به این ترتیب اخباری‌گری یک پدیدار تاریخی تکین که مولود شرایط معرفتی و تاریخی خاصی بوده قلمداد نمی‌شود، بلکه می‌تواند در ادوار مختلف تاریخی به ظهور رسد. چنین نگاهی نشانگر آن است که ادبیات موجود مکتب اخباری و مکتب حدیثی قم را از نظر نقل‌گرایشی مشابه می‌داند و دیگر اینکه در مخالفت با رهیافت عقلانی به دیانت، این دو را مشابه نظیر خود در میان اهل سنت در نظر می‌گیرد؛ درحالی‌که محتوای مباحث استرآبادی آشکارا ناظر به شکلی از اجتهاد است که در سده‌های هفتم و هشتم هجری درون نهاد دینی امامیه شکل گرفت و نقادی او از سازوکار تعریف شده برای اجتهاد شیعی به هیچ وجه بازگشت به روش‌شناسی مکتب محدثان قم را اقتضا نمی‌کند و گرچه در استدلال‌ها و استنادهای خود از آنها به نیکی یاد می‌کند، در تحلیل نهایی موضع او از حد و اندازه‌های یک منتقد که خواهان تکمیل و تصحیح سازوکار اجتهاد امامیه است فراتر نمی‌رود.

۴. اخباری‌گری معادل کم‌تحریکی اندیشه و مخالف هر شکل استدلال

اصرار بر خوانش ضدعقل از آموزه‌های مکتب اخباری، ادبیات موجود را به این سمت سوق داده که اخباریان را مخالف هر شکل از استدلال یا به عبارتی هر گونه دریافت عقلانی از امور بفهمد. برای مثال ابراهیمی دینانی استرآبادی را در مخالفت با عقل و استدلال منطقی هم‌ردیف ابن تیمیه قرار می‌دهد (ابراهیمی دینانی، ۱۳۹۲: ۱۱۵). عنایت نیز اخباریان را مخالف کاربرد عقل می‌داند که تأکیدشان بر تقلید به عنوان تنها شیوه آموزش احکام شرعی بود (عنایت، ۱۹۸۹: ۳۱۴). ابی صعب از یک طرف عقل‌ستیزی اخباریان و مخالفت آنها با استدلال‌های عقلی را امری ناممکن می‌داند، زیرا بسیاری از این علما به عنوان شیخ الاسلام خدمت کرده‌اند یا خدمات

مشاوره‌ای به شاهان و صاحب‌منصبان داده‌اند که لاجرم مستلزم بهره‌گیری از تفسیر عقلانی، استدلال عقلانی و نیز اجتهاد به‌مثابه‌ی فعالیت‌های عقلانی است (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۳۲۰ و ۲۶۶) و از سوی دیگر با ارجاع به مدرسی طباطبایی مهم‌ترین فرق میان اخباری‌گری و اصولی‌گری در اواخر عهد صفوی را اعتقاد به اعتبار یا بی‌اعتباری عقل در ارتباط با امور مذهبی می‌داند (همان: ۳۰۹). درحالی‌که مدرسی آن داوری را نه درباره‌ی نیمه‌ی دوم عصر صفوی که به‌طور کلی به‌عنوان محل نزاع اصولی‌اخباری وارد کرده است (مدرسی طباطبایی، ۱۹۸۴). صفت‌گل تقارنی میان اندیشه‌ی دینی و ساختار سیاسی ترسیم می‌کند که بر اساس آن گرایش اجتهادی‌اصولی مقارن دوره‌ی تأسیس پادشاهی صفویان و گرایش اخباری‌حدیثی مقارن دوره‌ی تثبیت ساختار سیاسی قرار می‌گیرد (صفت‌گل، ۱۳۸۱: ۱۳۰) سپس این تقارن زمانی را به «کم‌حرکی اندیشه‌ای» (همان: ۵۲۶) در مکتب اخباری حمل می‌کند که در مقابل «تکاپوی اجتهادی» مکتب اصولی‌اجتهادی قرار می‌گیرد. ابی‌صعب نیز با پذیرش این تقارن‌یابی صفت‌گل، تحلیل خود را بر آن استوار کرده و رشد اخباری‌گری را نشانه‌ی رخوت سیاسی ارزیابی می‌کند (ابی‌صعب، ۱۳۹۶: ۳۰۹ و ۲۷۲-۲۷۱)؛ به‌این ترتیب در تحلیل ابی‌صعب مفهوم «کم‌حرکی اندیشه‌ای» تبدیل به مفهوم «رخوت سیاسی» می‌شود.

نتیجه‌گیری

ملاحظه شد که ادبیات نظری موجود پیرامون اخباریان اصرار داشته است از دریچه‌ی عقل‌ستیزی وارد بحث شود و منازعه‌ی اصولی‌اخباری را حول عقل صورت‌بندی کند؛ درحالی‌که به نظر می‌رسد با رجوع به متن اصلی نوشته‌های استرآبادی و سایر علمای اخباری، ذهن به‌سمت مخالفت آنها با دانش‌های عقلانی همچون کلام، فلسفه، منطق نمی‌رود. مطالعه‌ی جداگانه‌ای باید شیوه‌ی تأثیرگذاری این ادبیات نظری بر پژوهش‌های دانشگاهی و سازوکار بازتولید خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان در بدنه‌ی نظام دانش را بررسی کند. در مجموع می‌توان گفت درک کنونی از مضمون نظریه‌ی اخباری و جایگاه حاملان مکتب اخباری درون نهاد دینی امامیه تحت سیطره‌ی دو خوانش اصلی است: خوانش سکولاریستی و خوانش عقل‌ستیزانه از اخباریان که هر دو در جهت دیگری‌سازی از اخباریان و بیشینه‌سازی میزان انحراف آنها از آموزه‌های سنت شیعی عمل می‌کنند و تا زمانی که در مفردات این درک تجدیدنظری اساسی صورت نگیرد، فهم معنای تاریخی جنبش اخباری‌گری امکان‌پذیر نخواهد شد. در این مقاله که باید آن را صرفاً مقدمه‌ای برای ورود به مطالعات اخباری‌شناسی دید، بخشی از دیدگاه‌های برخی صاحب‌نظران مطرح در حوزه‌ی شیعه‌شناسی معرفی، نقد و ارزیابی شد. نتیجه‌ی این مطالعه نشان

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۲، شماره ۵۳، بهار ۱۴۰۱ / ۹۵

می‌دهد بسیاری از مطالب پذیرفته شده در ادبیات نظری موجود باید به دیده تردید نگریسته شود و نمی‌توان به یافته‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی که گاه شتاب‌زده اعلام شده‌اند، یکسره اعتماد کرد. صاحب‌نظران بسیار دیگری نیز هستند که بررسی آرای آنها فرصت دیگری می‌طلبند، اما مسیر بحث این مقاله را تغییر نمی‌دهد.

منابع و مأخذ

آل‌غفور، سیدمحمسن (۱۳۸۴) جایگاه سیاسی عالم دینی در دو مکتب اخباری و اصولی، قم: بوستان کتاب.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۹۲) ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام، جلد ۱، چاپ ۶، تهران: طرح نو.

ابی‌صعب، رولاجوردی (۱۳۹۶) تغییر مذهب در ایران: دین و قدرت در ایران عصر صفوی، ترجمه منصور صفت‌گل، چاپ ۲، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

استرآبادی، محمدمامین (۱۳۹۵) دانشنامه شاهی، به تصحیح مهدی حاجیان و علی‌اکبر زال‌پور، تهران: حکمت و اندیشه.

_____ (۱۴۰۰) دانشنامه شاهی، به تصحیح رولاجوردی ابی‌صعب و رضا مختاری خویی، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل-دانشگاه تهران با حمایت و همکاری دپارتمان مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا

استرآبادی، محمدمامین؛ عاملی، سیدنورالدین (۱۳۸۴/۱۴۲۶ق) الفوائد المدنیة و الشواهد المکیة، به تحقیق رحمت‌الله رحمتی اراکی، چاپ ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

انصاری، حسن (۱۳۹۵) «زندگی و آثار یک محدث امامی در نیمه اول سده سیزدهم» در کتاب تشیع امامی در بستر تحول: تاریخ باورها و مکتب‌ها در ایران و اسلام، تهران: ماهی.

_____ (۱۳۹۵) «اخباریان و اصحاب حدیث امامیه: نیم‌نگاهی به تاریخچه تحولات فقه امامی» در کتاب تشیع امامی در بستر تحول: تاریخ باورها و مکتب‌ها در ایران و اسلام، دفتر یکم، تهران: ماهی.

جعفریان، رسول (۱۳۷۰) دین و سیاست در دوره صفوی، قم: انصاریان.

جهانگیری، محسن (۱۳۸۸) رابطه اجتهاد و اخباری‌گری، مشهد: صبرا.

حاجیان، مهدی؛ زال‌پور، علی‌اکبر (۱۳۹۵) «اخباریان و عقل: تضاد یا تفاهم؟»، در دانشنامه شاهی، تهران: حکمت و اندیشه.

حسین‌زاده، مهدی؛ وطن‌خواه، کوشا (۱۴۰۰) «جامعه‌شناسی تاریخی و ارزیابی انتقادی خوانش سکولاریستی از اخباریان»، فصلنامه مطالعات و تحقیقات اجتماعی در ایران، دوره ۱۰، شماره ۴، صص ۱۲۶۰-۱۲۳۷.

- رجبی، محمدحسین (۱۳۸۷) «زمینه‌ها و علل ظهور اخباری‌گری در عصر صفویه»، رسالهٔ دکتری، دانشگاه تهران.
- رعدی، علی (۱۳۸۶) «اخباریان و نقش آنان در تاریخ شیعه»، فصلنامهٔ اندیشهٔ نوین دینی، سال ۳، شمارهٔ ۸، صص ۱۰۷-۱۳۱.
- ساروخانی، باقر (۱۳۸۴) *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، جلد ۱ (اصول و مبانی)، چاپ ۱۰، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شرفی، احمدحسین (۱۳۸۳) «عقل از دیدگاه اخباریان شیعه»، فصلنامهٔ شیعه‌شناسی، سال ۲، شمارهٔ ۶، صص ۵۷-۲۳.
- صبوریان، محسن؛ پارسانیا، حمید (۱۳۹۷) «تحلیلی پیرامون فراز و فرود اخباریان»، فصلنامهٔ تاریخ اسلام و ایران، دورهٔ ۲۸، شمارهٔ ۳۸، صص ۱۱۲-۸۹.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۱) *ساختار نهاد و اندیشهٔ دینی در ایران عصر صفوی (تاریخ تحولات دینی ایران در سده‌های دهم تا دوازدهم هجری قمری)*، تهران: مؤسسهٔ خدمات فرهنگی رسا.
- عامری‌شهرابی، مهدی (۱۳۹۵) «تحلیل و نقد نظریهٔ محدث استرآبادی در مورد جایگاه عقل در فهم دین بر اساس حکمت متعالیه»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه شاهد.
- فلیک، اووه (۱۳۸۸) *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمهٔ هادی جلیلی، ویراست ۳، چاپ ۲، تهران: نشر نی.
- قربانی‌سینی، مهدی (۱۳۹۱) «نقش عقل در بینش اسلامی از نگاه مرحوم محمدامین استرآبادی»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه قم.
- کاکایی، قاسم (۱۳۷۵) «آشنایی با مکتب شیراز - میرصدرالدین دشتکی (سید سند)»، *خردنامهٔ صدر*، شمارهٔ ۳، صص ۸۹-۸۲.
- _____ (۱۳۷۶) «آشنایی با مکتب شیراز - قسمت دوم: میرغیاث‌الدین منصور دشتکی شیرازی»، *خردنامهٔ صدر*، شمارهٔ ۷، صص ۶۷-۵۹.
- کیوی، ریمون؛ کامپنهود، لوک‌وان (۱۳۸۵)، *روش تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمهٔ عبدالحسین نیک‌گهر، ویراست ۲، تهران: توتیا.
- مدرسی طباطبایی، سیدحسین (۱۳۶۸) *مقدمه‌ای بر فقه شیعه*، ترجمهٔ محمدآصف فکرت، مشهد: آستان قدس رضوی.
- موحداصل، سیدمصطفی (۱۳۹۱) «بررسی تطبیقی عقل و دین از دیدگاه امین استرآبادی و کی‌یر کگور»، پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد، دانشگاه باقرالعلوم
- Bayat, Mangol (1989): "The Usuli-Akhbari Controversy", in S. H. Nasr, S. V. R. Nasr, and H. Dabashi (ed.): *Expectation of the Millennium: Shi'ism in History*, New York: University of New York Press, pp. 281-283
- Enayat, Hamid (1989): "The Debates Over the Constitutional Revolution" in: S. H. Nasr, S. V. Reza Nasr, H. Dabashi (ed.) *Expectation of the Millennium: Shi'ism in History*, New York: State University of New York Press, pp. 311-330
- Julien, Heidi (2008): *Content Analysis*, in L. M. Given (ed.), *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, Volumes 1&2, New York: Sage Publications Inc., , pp.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۲، شماره ۵۳، بهار ۱۴۰۱ / ۹۷

120-121

Lockyer, Sharon (2008): Textual Analysis, in L. M. Given (ed.), The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods, Volumes 1&2, New York: Sage Publications Inc., , pp. 865-866

Modarresi, Hossein (1984): Rationalism and Traditionalism in Shi'i Jurisprudence: A Preliminary Survey, Studia Islamica, No. 59, pp. 141-158

Sifatgol, Mansur: Safavid Administration of Avqaf: Structure, Changes, and Functions (1077-1135/ 1666-1722) in: A. J. Newman (ed.): Society and Culture in the Early Modern Middle East: Studies on Iran in the Safavid Period, Leiden: Brill, 2003



List of sources with English handwriting

- Abisaab, R. J. (2017). **Converting Persia: Religion and Power in the Safavid Empire**. Translated by M. Sefatgol. 2nd Edition. Tehran: Publications of Research Institute for Islamic Culture and Thought (in Persian)
- Al-e-Ghafour, M. (2005). **Ulama and Their Political Positions in Akhbari/Usuli Schools**, 1st Edition, Qom: Bustan Ketab Publishing (In Persian)
- Ameri Shahrabi, M. (2016). **Amin Astarabadi and the Role of Reason in Understanding Religion: Critiques from a Sadraean Perspective**. MA Dissertation. Shahed University. Tehran. Iran (in Persian)
- Ansari, H. (2016). **Life and Work of An Imami Muhadith in Early 13th Century A.H**. Tehran: Māhī Publications (In Persian)
- Ansari, H. (2016). **From Imami Narrators to Akhbari Ulama: A Look at Changes in Imami Jurisprudence**. Tehran: Māhī Publications (In Persian)
- Astarabādī, M. A. (2016). **Dāneshnāme-ye Shāhī**. M. Hajian & A. A. Zalpour (ed.). Tehran: Hekmat & Andisheh Publishing Co. (In Persian)
- Astarabādī, M. A. (2022). **Dāneshnāme-ye Shāhī**. R. J. Abisa'b & R. Mokhtary. Khoyi (ed.). Tehran: Institute of Islamic Studies- University of Tehran in association with Institute of Islamic Studies McGill University (In Persian)
- Astarabādī, M. A. (2005). **al-Fawā'id al-Madaniyya**. with Nūr al-DDīn al-Mūsawī al-'Amilī's *al-Shawāhid al-Makkiyya* in the footnotes, Qom: Nashr-e- Islāmī Institution (in Arabic)
- Bayat, M. (1989). 'The Usuli-Akhbari Controversy', in S. H. Nasr, S. V. R. Nasr, and H. Dabashi (ed.): *Expectation of the Millennium: Shi'ism in History*, New York: University of New York Press, pp. 281-283
- Ebrahimi Dinani, Gh. (2013). **The Adventure of Philosophical Thought in Muslim World**. Vol. I, 6th Edition, Tehran: Tarh-e- No Publications (in Persian)
- Enayat, H. (1989). 'The Debates Over the Constitutional Revolution' in: S. H. Nasr, S. V. R. Nasr, H. Dabashi (ed.): *Expectation of the Millennium: Shi'ism in History*, New York: State University of New York Press, pp. 311-330
- Flick, U. (2009). **An Introduction to Qualitative Research**. Translated by H. Jalili. 2ed Edition. Tehran: Ney Publishing House (in Persian)
- Hajian, M & Zalpour, A.A. (2016). **Akhbārism and the Reason: Rejection or Consilience?**. Prologue to *Dāneshnāme-ye Shāhī*. Tehran: Hekmat & Andisheh Publishing Co. (In Persian)
- Hoseinzadeh Yazdi, M. & Vatankhah K. (2022). **Sociological Insights into Secularist Reading of Akhbarism: A Critical Consideration**. Quarterly of Social Studies Research in Iran, Vol. 10, No. 4: 1237-1260 (in Persian)
- Jafarian, R. (1991). **Religion and Politics under Safavids**. Qom: Ansarian Publications (In Persian)
- Jahangiri, M. (2009). **Akhbarism and Ijtihād**. Mashhad: Sabrā Publications (In Persian)
- Julien, H. (2008). **Content Analysis**. in L. M. Given (ed.): *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, Volumes 1&2, New York: Sage Publications Inc., pp. 120-121
- Kakae, Q. (1996). **An Introduction to Shiraz Philosophical School: Sadr al-Din Dashtaki**. Quarterly of Kheradname-ye Sadra, No. 3: 82-89 (in Persian)
- Kakae, Q. (1996). **An Introduction to Shiraz Philosophical School: Ghyath al-Din Mansur Dashtaki**. Quarterly of Kheradname-ye Sadra, No. 7: 59-67 (in Persian)
- Lockyer, Sh. (2008). **Textual Analysis**. in L. M. Given (ed.): *The Sage Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, Volumes 1&2, New York: Sage Publications Inc, pp. 865-866
- Modarresi, H. (1984). **Rationalism and Traditionalism in Shi'i Jurisprudence: A Preliminary Survey**. *Studia Islamica*, No. 59, pp. 141-158
- Modarresi, H. (1989). **An Introduction to Shi'i Law**, Translated by M.A. Fikrat, 1st Edition,

- Mashhad: Astān-e- Quds Radavi Publications (in Persian)
- Movahid, S. M (2012). **Amin Astarabadi and Søren Kierkegaard on Religion and Reason**. MA Dissertation. Baqir al-Olum University. Qom. Iran (in Persian)
- Qorbani Sini, M. (2012). **Amin Astarabadi and the Function of Reason in Religion**. MA Dissertation. University of Qom. Iran (in Persian)
- Quivy, R. & Campenhoudt L. V. (2006). **Manual for Research in the Social Sciences**. Translated by A. Nikgozar. 2^{ed} Edition, Tehran: Tootia Publications (in Persian)
- Rajabi, M. H. (2008). **Rise of Akhbārism under Safavids: Context and Causes**. Doctoral Thesis. University of Tehran. Iran (in Persian)
- Radi, A. (2007). **Traditionalists (Akhbarian) And Their Role in Shiite History**. Journal of ANDISHE-E-NOVIN-E-DINI. Vol. 3. No. 8: 107 -131 (in Persian)
- Saboorian, M. & Parsania H. (2018). **An Analysis on the Rise and Decline of the Akhbaris**. Quarterly of History of Islam and Iran. Vol. 28. No. 128: 89-112 (in Persian)
- Saroukhani, B. (2005). **Research Methods in Social Sciences**. Vol. I, 10th Edition. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies (In Persian)
- Sharifi, A.H (2004). **Akhbari Ulama and their Attitudes Towards Reason**. A Quarterly for Shia Studies, Vol. 2. Issue. 6: 23-57 (in Persian)
- Sefatgol, M. (2003). **Safavid Administration of Avqaf: Structure, Changes, and Functions (1077-1135/ 1666-1722)** in: A. J. Newman (ed.): Society and Culture in the Early Modern Middle East: Studies on Iran in the Safavid Period. Leiden: Brill
- Sefatgol, M. (2002). **The Structure of Religious Thought and Institution in Safavid Persia: A History of Religious Changes in Iran (10th -12th AH Centuries)**, Tehran: Rasā Institute of Cultural Services (in Persian)



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Akhbārism and Anti-rational Theme: Re-Considering a Misconception¹

Mahdi Hosenzadeh Yazdi²
Koosha Vatankehah³

Received:2021/07/04
Accepted:2021/12/16

Abstract

Akhbārism as a jurisprudential school within Imami scholarship came into existence in the 11thAH/17thAD century and caused many long-standing changes in the history of Imami ijtihad. Accordingly, the majority of research projects into Iran's history include a chapter concerned with the Usūli-Akhbārī conflict. Akhbari studies is a field wherein many researchers from various academic backgrounds have contributions who, despite differences in perspectives and projects, share some themes amongst which anti-rationality is the most important and the most reproducing one.

A group of researchers treat Akhbarīs as opponents not only to *usūl al-fiqh* but also philosophy, theology, and theoretical mysticism and at a higher level to every genre of argumentation and reasoning while in some cases they step forward to basically opposing thinking of any kind. A group of researchers attribute some essentialities to the school and put it in the same line with sedentary style of thinking while others suggest that Akhbarī thought was good enough to suppress popular movements. A group of researchers compare this school, in epistemology and methodology, with Salafism, Scripturalism, and Literalism. Anti-rational theme is extensively repeated across different research projects to the extent that it has now become a cliché preventing researchers from a descent observation. In this way the constructive role of the Akhbarī thought and the necessary function performed by Akhbarī ulama in the history of Shi'ite jurisprudence is being neglected.

Putting anti-rational theme at the centre of the study and in order to open up a new horizon for Akhbarī literature, this paper is devoted to an evaluation of the works of eight scholars who actively took part in the formation of Akhbarī literature. In doing so, the article attempts to challenge the existing style of interpretation dominant over studies concerned with Akhbarism.

Keywords: Astarābādī, Reason, Akhbarism, Usūlism, Shi'ite Jurisprudence.

1. DOI: 10.22051/hii.2022.36541.2488

2. Assistant Professor and Faculty Member to the Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran: ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir

3. PhD in Social Thought of Muslim Thinkers, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran:
kooshavatankehah@gmail.com.

- Scientific-research article, extracted from doctoral thesis in Islamic Social Sciences: Muslim Scholars and the Problematic of Reason: Al-Astarābādī, al-Allama al-Hilli, and al-Shaykh al-Ansārī; Reconstructing a Trialogue, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, 2021.
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493